

نوع مقاله: پژوهشی

واکاوی نقش و انگیزه پارسیان (زرتشتیان) هند در تثبیت جریان باییت و بهائیت در ایران

سیدعلی حسنی آملی / دانشیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

seyedAli5@gmail.com

 orcid.org/0000-0003-2293-9951

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۱ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰

چکیده

تثبیت جریان انحرافی باییت و بهائیت در ایران و اینکه چگونه جریانی با درصد انحراف بسیار زیاد از تشیع، که با برخورد شدید عالمان و متولیان دین مواجه شده، توانسته است مرحله تثبیت خود را در جامعه شیعی ایران پشت سر بگذارد و وارد مرحله گسترش شود، یکی از مسائل پرمزوراز در شناسایی این جریان است. از نکات قابل تأمل در واکاوی این جریان در صدر پیدایش آن، گروش عده نسبتاً زیادی از زرتشتیان ایران به این جریان نوظهور انحرافی است که نقش مهمی در تثبیت آن داشته است. این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی درصدد است به علل این گروش و نقش و انگیزه پارسیان هند در آن بپردازد تا در ضمن آگاهی بخشی در این زمینه، پرده از سیاست‌های استعماری انگلستان در ایران این عصر بردارد. نتیجه حاصل شده حکایت از آن دارد که پارسیان هند برای حفظ منافع و موقعیت خود در هندوستان به عنوان ابزار اجرای سیاست‌های دولت استعمارگر انگلستان در ایران، توانستند با به کارگیری سیاست‌های مختلف در گروش زرتشتیان به این جریان انحرافی نقش محوری بازی کنند.

کلیدواژه‌ها: پارسیان، زرتشتیان، باییت و بهائیت، نقش، انگیزه، انگلستان.

در طول تاریخ، فرقه‌ها، گروه‌ها و جریان‌های مختلفی در ادیان و مکاتب بشری شکل گرفته‌اند که انحراف از مسیر اصلی آن ادیان به حساب می‌آیند. برخی از این گروه‌ها و جریان‌ها توانستند باقی بمانند و ادامه حیات دهند و حتی گسترش یابند؛ و بعضی دیگر ادامه نیافته و از بین رفته‌اند. سؤالی که به‌طور طبیعی به ذهن می‌رسد، این است که چه عامل یا عواملی موجب تثبیت و گسترش بعضی از این جریان‌ها و فرقه‌ها شده است و چرا بعضی از این جریان‌ها دوام نیاورده و از بین رفته‌اند؟

شکی نیست که بایبیت و بهائیت جریانی انحرافی در اندیشه‌های شیعی به حساب می‌آید و کسی از محققان این جریان را یک حرکت اصیل در شیعه به‌شمار نیاورده است؛ از همین‌رو با برخورد جدی علمای شیعه مواجهه شد؛ اما بقا، رشد و گسترش این جریان در ایران مسئله‌ای بسیار قابل توجه است. به‌صورت جدی این سؤال مطرح است: جریانی که با مسلمات و ضروریات باورهای اسلامی و شیعی مخالف است و توسط علما بکلی رد و طرد شده، چگونه در جامعه اسلامی شیعی ایران باقی مانده و حتی رشد و توسعه یافته است؟

در نوشته‌هایی که به بایبیت و بهائیت پرداخته‌اند، بیشتر به علل و عوامل گسترش آن پرداخته شده است و کمتر نوشته‌ای می‌توان سراغ گرفت که به علت تثبیت این جریان پرداخته باشد. آن مقدار نوشته‌های محدودی هم که به علت تثبیت این جریان پرداخته‌اند، به‌نظر می‌رسد در بیان درست آن موفق نبوده‌اند و آنچه بیان کرده‌اند، با واقعیت‌های تاریخی سازگاری ندارد یا دلیل قانع‌کننده‌ای به‌شمار نمی‌آیند و ما در نوشته‌ای دیگر به این مسئله پرداخته‌ایم و مجال و لزومی به تکرار آن نیست.

یکی از حوادثی که در ابتدای ظهور این جریان انحرافی اتفاق افتاده، گروهی عدّه نسبتاً زیادی از زرتشتیان ایران به این جریان است که نقش بسزایی در تثبیت این جریان داشته است. درک درست این گروه، در گرو فهم عوامل و زمینه‌های آن است که در این خصوص نقش زرتشتیان (پارسیان) هند بسیار پررنگ است. این مقاله به‌کارگیری روش توصیفی - تحلیلی درصدد است که نقش پارسیان (زرتشتیان) هند را در تثبیت جریان بایبیت و بهائیت و انگیزه‌های این نقش‌آفرینی بررسی کند. بررسی این مسئله، اولاً به ما کمک می‌کند که فهم درستی از این جریان انحرافی و بخشی از علت تثبیت آن پیدا کنیم؛ ثانیاً آگاهی از چگونگی تثبیت یک جریان انحرافی که زمان زیادی از آن نگذشته است، همۀ دست‌اندرکاران را نسبت به جریان‌های نوظهوری که در زمانه ما در حال شکل‌گیری و فعالیت‌اند، هوشیارتر می‌کند تا بتوانند تصمیمات درستی در جهت مقابله با انحرافات اتخاذ کنند.

۱. پارسیان (زرتشتیان) هند

پارسیان گروهی از زرتشتیان ایران‌اند که در سالیانی بسیار دور به سرزمین هندوستان مهاجرت کرده‌اند. درباره تاریخ و علت مهاجرت این دسته از زرتشتیان اختلاف‌نظر وجود دارد (مولتون، ۱۳۸۸، ص ۲۲۷). با این حال عدّه زیادی از نویسندگان، تاریخ مهاجرت آنها را به اوایل ورود مسلمانان به ایران برمی‌گردانند (اوشیدری، ۱۳۸۹، ص ۱۹۰؛ هینلز،

۱۳۹۳، ص ۵۰؛ بویس و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹، آذرگشسب، ۱۳۷۲، ص ۶۰-۶۱؛ شهردان، ۱۳۷۳، ص ۴۱۰). اکثر نویسندگان زرتشتی معترفند که در خصوص مهاجرت زرتشتیان ایران به هند تاریخ دقیقی غیر از آنچه در «قصه سنجان» آمده و داستان مهاجرت را به‌نظم درآورده است، در دست نیست (پورداوود، بی‌تا، ص ۲؛ شهردان، ۱۳۷۳، ص ۷۳). این منظومه ۸۶۴ بیتی توسط شخصی به‌نام بهمن کیعباد از اهالی نوساری هند در سال ۹۱۷۹ق به‌نگارش درآمده است (آذرگشسب، ۱۳۷۲، ص ۶۰).

زرتشتیان از طریق دریا به هند مهاجرت کردند و وارد استان گجرات شدند و ابتدا در منطقه‌ای که بعداً «سنجان» نامیده شد، اقامت گزیدند (شهردان، ۱۳۷۳، ص ۷۴-۷۵؛ اوشیدری، ۱۳۸۹، ص ۳۳۲-۳۳۹).

پارسیان هند قبل از آغاز سده شانزدهم میلادی در روستاهای گجرات، مانند سورت، نوساری، بروچ، کمپایت و غیره پراکنده شدند و به کارهای کشاورزی، دوردگری، کشتی‌سازی و مانند آن مشغول بودند (شهردان، ۱۳۷۳، ص ۵۳-۵۴) و در فقر و تنگدستی به‌سر می‌بردند. شیوه زندگی آنها به‌گونه‌ای نبود که بتوانند مدارس دینی برای تعلیم و تربیت موبدان تأسیس کنند (بویس و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳). به همین دلیل به‌تدریج بسیاری از سنن و شعائر ملی و دینی خود را فراموش کردند (شهردان، ۱۳۷۳، ص ۴۷) و برای رفع این مشکل، از زرتشتیان ایران کمک می‌گرفتند (مولتون، ۱۳۸۸، ص ۲۲۸).

در سال‌های بین ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰م ملت‌های اروپایی مانند پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها یکی پس از دیگری برای کسب و تجارت به هندوستان وارد شدند (آذرگشسب، ۱۳۷۲، ص ۶۸) و سعی در تصرف آن داشتند و در شهرهای ساحل غربی هند، به‌ویژه در «سورت» تجارتخانه‌های خود را تأسیس کردند و با بومیان هند به دادوستد پرداختند (همان). در زمان قدرت گرفتن پرتغالی‌ها که از سال ۱۵۳۰م تا ۱۶۶۶م به‌طول انجامید، پارسیان هند تحت فشار بودند و از دست آنان از شهری به شهر دیگر فرار می‌کردند (پورداوود، بی‌تا، ص ۱۹)؛ اما با قدرت گرفتن و سلطنت انگلیسی‌ها در قرن هفدهم میلادی در هندوستان، دوران خوشی پارسیان آغاز شد (همان، ص ۲۱). پارسیان رابطه نزدیک با انگلیسی‌ها برقرار کردند و انگلیسی‌ها در سال ۱۶۶۰م نمایندگی و دلالی کارخانه خود را در سورت به یک پارسی به‌نام رستم مانک واگذار کردند و در سال ۱۶۶۳م، جی پوچا جی از سوی انگلیسی‌ها ساختن ساختمان قلعه و استحکامات دفاعی بمبئی را بر عهده گرفت (شهردان، ۱۳۷۳، ص ۵۴). در ادامه، این ارتباطات بسیار گسترش یافت و پارسیان به گروهی ممتاز در همه زمین‌ها در هندوستان تبدیل شدند. «این مردم در تمام رشته‌های صنعت و تجارت و علوم ترقی فوق‌العاده کردند؛ تا به جایی که میان اقوام مختلفی که در سرزمین پهناور هند به‌سر می‌بردند، برجسته و نام‌بردارتر شدند» (همان، ص ۷۷).

با تبدیل شدن شهر بمبئی به پایتخت تجاری هند توسط انگلیسی‌ها، پارسیان به این شهر مهاجرت کردند و به مناصب بالای اقتصادی و سیاسی دست یافتند (بویس و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۱۲۰؛ پورداوود، بی‌تا، ص ۲۳؛ اوشیدری، ۱۳۸۹، ص ۵۳-۵۴). بانکداری، بیمه، صنعت فولاد، خطوط هوایی، صنعت خودرو و علوم تجربی

از جمله حوزه‌هایی بودند که پارسیان در آن پیشگام شدند (بویس و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱). به همین دلیل پارسیان به یکی از گروه‌های بسیار تأثیرگذار در هندوستان تبدیل شدند (اوشیدری، ۱۳۸۹، ص ۵۴) و در بسیاری از زمینه‌ها در زمره سرآمدان و اولین‌ها درآمدند؛ برای مثال، اولین کسی که در سال ۱۷۵۰م در شهر بمبئی اسکله ساخت، شخصی به نام اوجی وادیا پارسی بود؛ *دادبائی انوشیروان* جی در سال ۱۷۷۶م برای اولین بار اقدام به تأسیس کارخانه نخ‌بافی در شهر بمبئی کرد؛ قدیمی‌ترین چاپخانه بمبئی به نام «چاپخانه بمبئی سماچار» توسط یک پارسی به نام جی مرزبان به کار افتاد (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۸۳-۸۴). بر اثر این وضعیت، جمعیت پارسیان رو به افزایش نهاد. تعداد پارسیان ساکن بمبئی در سال ۱۷۸۰م تنها سه هزار نفر بود و طبق سرشماری سال ۱۹۲۱م این تعداد به ۵۲۳۴۳ نفر رسید و حدود سی هزار نفر هم در سایر نقاط هندوستان، به‌ویژه در شهرهای گجرات اقامت داشتند (آذرگشسب، ۱۳۷۲، ص ۶۹؛ پورداوود، بی‌تا، ص ۲۶).

۲. پارسیان مجری سیاست‌های استعماری انگلستان

مسئله‌ای که در این بین باید به آن توجه کرد، این است که پارسیان در قبال چه خدمتی به انگلیسی‌ها به چینی‌ها جایگاه و قدرتی دست پیدا کردند؟ پارسیان با آن تعداد بسیار اندک و پراکنده و دارای فقر، به چه علت و در قبال کدام خدمتی که ارائه می‌کردند، مقبول انگلیسی‌ها واقع شدند و در زمان تسلط آنها بر هندوستان، به این قدرت و جایگاه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دست پیدا کردند؟ بدون شک نمی‌توان گفت که این ارتباط بدون دلیل و زمینه و صرفاً یک اتفاق بوده است.

معمولاً نویسندگانی که به مسئله پارسیان می‌پردازند، به این سؤال نمی‌پردازند و با غفلت یا تعافل از کنار آن می‌گذرند؛ ولی چنان که پیداست، بدون پاسخ به آن نمی‌توان درکی درست از آنچه برای پارسیان اتفاق افتاده است و نقشی که آنان در هندوستان و به تبع آن در برخی کشورهای دیگر از جمله ایران داشته‌اند، به دست آورد. نمی‌توان باور کرد که انگلیسی‌های استعمارگر با وجود این همه گروه‌های مسلمان و هندو در هندوستان، بدون دلیل به‌سراغ یک عده کوچک، فقیر و پراکنده بروند و آنها را به مکت، ثروت و قدرت برسانند. راز این مسئله را باید در خدماتی جست که پارسیان در جهت اجرای راهبردها و سیاست‌های استعماری دولت انگلستان و تثبیت و اقتدار آن در شبه‌قاره هند و کشورهای منطقه، از جمله ایران، ارائه می‌کردند. از جمله این راهبردها، تثبیت قدرت انگلستان در هندوستان و منطقه بود که با به‌کارگیری سیاست ایجاد تفرقه در میان ایرانیان با ایجاد گروه‌ها و اندیشه‌هایی انحرافی همچون بابیت و بهائیت همراه بود.

دولتمردان استعمارگر بریتانیا دستیابی به اهداف شوم استعماری خود را در آن عصر در به‌وجود آوردن این دست از جریان‌های انحرافی می‌دیدند و در این راستا برنامه‌ریزی دقیقی صورت دادند تا این جریان انحرافی از بین نرود و تثبیت گردد و حتی گسترش هم بیابد. اصول محوری این برنامه‌ریزی را می‌توان در دو امر خلاصه کرد: الف) به‌کارگیری دولتمردان مزدور قاجار؛ ب) استفاده از اقلیت‌های دینی. در این تحقیق، تنها به نقش و انگیزه پارسیان هند و به تبع آن زرتشتیان ایران در تثبیت جریان بابیت و بهائیت پرداخته می‌شود.

قبل از ورود به مسئله و تبیین آن، لازم است به‌اجمال به این سؤال که استعمارگران از بدعت‌گذاری در دین ایرانیان و ایجاد انشعاب مذهبی میان آنها چه نفعی می‌بردند، بپردازیم. به‌عبارت‌دیگر، وحدت دینی مردم چه مانعی در برابر استعمارگران، به‌ویژه انگلیس، به‌وجود می‌آورد که این استعمارگر پیر درصدد از بین بردن آن برآمد؟ پاسخ این پرسش را با نگاه کلان به وضعیت ایران و منطقه و جایگاه کشور انگلیس در آن باید جست‌وجو کرد.

انگلیسی‌ها تقریباً از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی در شبه‌قاره هندوستان به‌قدرت رسیدند و استعمار آن را رسماً آغاز کردند. مزایای اقتصادی و جغرافیایی و ثروت‌های شبه‌قاره هند موجب رقابت شدید میان اروپائیان شد که در نهایت با استعمار مستقیم شبه‌قاره به‌نفع انگلیسی‌ها پایان یافت (محمود، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵)؛ اما حفظ این موقعیت برای انگلیسی‌ها، وابسته به کنترل و حفظ شرایط و موقعیت‌های راهبردی در منطقه، از جمله ایران، بود و از این جهت انگلیسی‌ها متوجه ایران هم شدند.

ایران عصر قاجار، به‌رغم همه ضعف‌هایی که داشت، کشوری مهم محسوب می‌شد؛ کشوری که بعد از نادرشاه به‌سمت قدرت گرفتن پیش می‌رفت. ایران با آن وسعت جغرافیایی و ثروت، از چند جهت برای استعمارگران انگلیسی خطر شمرده می‌شد: الف) ایران آن زمان دارای مرز مشترک طولانی با هندوستان بود و از این جهت راه زمینی مناسبی برای دسترسی به هند به‌شمار می‌آمد؛ ب) سابقه کشورگشایی ایران در هند، کاری که نادرشاه انجام داد، استعمارگران را نگران می‌کرد که مبادا شاه دیگری بخواهد دوباره بر هند حاکم شود (همان، ص ۳۰)؛ ج) با توجه به حضور فرهنگ ایرانی و اسلامی در هند، تعلقات فرهنگی و مذهبی میان بخشی از جامعه هند و ایران برقرار بود؛ به همین دلیل استعمارگران انگلیسی متوجه ایران شدند تا از یک‌سو درصدد کمک به بومیان هند برنیاید و از سوی دیگر به‌عنوان دروازه ورود رقبای اروپایی انگلیس به هندوستان عمل نکند (همان، ص ۱۴ و ۲۷). از همین رو، چون ایران خطر بالقوه‌ای برای انگلیس محسوب می‌شد، این کشور درصدد نفوذ در ایران و تضعیف آن برآمد (همان، ص ۳۷۶).

نفوذ در حکومت ایران، از طریق مزدوران و کارگزاران ایرانی عملی شد؛ ولی تضعیف ایران، احتیاج به آن داشت که پایه‌های قدرت این کشور تضعیف شود. بدون شک اسلام و پابندی به آن و حضور علمای بصیر، مجاهد و حاضر در صحنه، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های قدرت این کشور در طول سالیان متمادی بود. به همین دلیل ما شاهد تلاش گسترده استعمارگران در جهت تضعیف این عامل قدرت در ایران هستیم. اسلام و آموزه‌های شیعی، وحدت و انسجامی در کشور به‌وجود آورده بود که به‌رغم بی‌کفایتی‌های دولتمردان ایرانی آن عصر، سدی محکم در مقابل فزون‌طلبی‌های استعمارگران ایجاد کرده بود و ملت را به استقامت در مقابل آنها وادار می‌کرد. از جمله شواهد روشن این ایستادگی، صدور حکم جهاد توسط علما و بسیج مردم در جنگ‌های ایران و روس، مقاومت نهضت تنگستان در برابر نیروهای انگلیسی و سرانجام، نهضت تنباکو به‌رهبری علما و با حمایت مردم در مقابل واگذاری امتیاز رویتزر است. به همین دلیل، دولت استعمارگر انگلیس درصدد برآمد تا این عامل قدرت و اتحاد را به عامل ضعف و تفرقه تبدیل کند. سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» در طول تاریخ بارها امتحان خود را پس داده و کارآمدی‌اش را

به‌نمایش گذاشته بود. ایجاد اختلاف مذهبی نیز پیش‌تر در عثمانی آزمایش شده و انگلستان را برای سلطه بر آن کشور به توفیق رسانده بود. اینک انگلیس با درس گرفتن از این تجارب درصدد برآمد با ایجاد تفرقه مذهبی، اقتدار دین و روحانیت و به تبع آن، مقاومت ملت ایران را درهم شکنند. به همین دلیل ما در این عصر شاهد ظهور پیامبر، امام زمان، نایب امام، درویش، قلندر و... هستیم که از سرزمین ایران می‌جوشند و از آسمان ایران می‌بارند. ازجمله آنها شیخ/حمید/احسائی است که در عراق و در ادامه در ایران ظهور کرد. سیدکاظم رشتی مجهول‌الیهویه به‌عنوان واسطهٔ میان امام زمان و بندگانش وارد عراق شد و علم انحراف بلند کرد و در ادامه، تفکرات و شاگردان او وارد ایران شدند. میرزاظاهر اصفهانی، معروف به «حکاک»، از شاگردان سیدکاظم رشتی، از ایران به ترکیه رفت و با ادعای مهدی موعود ظاهر شد (اصفهانی، ۱۳۳۵، ص ۲۳۵). شیخ‌مهدی قزوینی، از دیگر شاگردان سیدکاظم رشتی، آشوبگر دیگری است که مدتی گوشه‌هایی از ایران را دچار فتنه کرد (همان). سیدعلی الموسوی، از مشعشعیان خوزستان، خود را موعود اسلام خواند و در ایران و هند نامی ایجاد کرد. در اوج مبارزات ضداستعماری مردم هند و افغانستان (که در آن زمان در قلمرو ایران قرار داشت)، غلامعباس قادیانی سر برافراشت و خود را امام برحق خواند و مردم هند را بر لزوم اطاعت از بریتانیا دعوت کرد (همان). چون کار قادیانی در هند و ایران رواج نیافت، از میان ترکمانان آدمی با نام صوفی/اسلام لباس پیامبری پوشید و با پنجاه هزار شمشیرزن روانهٔ تسخیر خراسان شد (محمود، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴۷). چون از این ترکمن چراگی برای استعمار روشن نشد، خواجه‌یوسف کاشغری را وارد صحنه کردند و او را با بیست هزار پیکارگر تحت عنوان ظهور امام زمان برای نجات ایران وارد دشت گرگان ساختند که مدتی آن خطه را دچار ناامنی کردند (همان، ص ۲۴۷-۲۴۸). به‌دنبال وی، مراد نامی از میان افغانان به تحریک بیگانه در میان مردم استرآباد و گرگان خود را نایب امام زمان خواند و گروهی از ترکمن‌ها را پیرو خود کرد و فتنه برانگیخت (مصطفوی، ۱۳۶۹، ص ۱۱۲).

ازجملهٔ این جریان‌های مدعی پیغمبری، امامت و امام زمان، جریان باییت و بهائیت است. جریان استعمارگر با درس‌هایی که از شکست‌های متعدد در زمینهٔ ایجاد و حمایت گروه‌های فتنه‌گر به‌دست آورده بود، درصدد تثبیت و گسترش این جریان انحرافی برآمد. در این راستا برنامه‌ریزی دقیقی صورت داد تا این جریان انحرافی از بین نرود و حتی گسترش هم بیابد. یکی از این سیاست‌ها، استفاده از اقلیت‌های دینی بود. استعمارگران انگلیسی با درک این نکته که هستهٔ اولیهٔ گروندگان به این جریان‌ها در تثبیت آن نقش بسزایی دارند و آنهاست که این پرچم را برافراشته نگه می‌دارند و به نسل‌های بعدی منتقل می‌کنند و زمینهٔ تثبیت و گسترش آن را فراهم می‌سازند، درصدد برآمدند که در حمایت از جریان انحرافی باییت و بهائیت، این هستهٔ اولیه را از اقلیت‌های دینی، ازجمله زرتشتیان ایران، انتخاب کنند. البته این امر با همکاری پارسیان محقق شده است.

۳. حضور نمایندگان پارسیان در ایران

به‌علت وجود شرایط بسیار بد اقتصادی و اجتماعی در ایران عصر قاجار، تمام ایرانیان از جمله اقلیت زرتشتیان ایران نیز در وضعیت بد قرار گرفتند (آذرگن‌سب، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱) و در عرصه‌های مختلف دچار انحطاط شدند. همین امر

زمینه خوبی را برای سیاستمداران استعمارگر انگلیس فراهم کرد تا بتوانند در لوای تغییر وضعیت اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی زرتشیان، به اهداف استعماری خود که ایجاد اختلاف در صفوف ایرانیان بود، دست یابند. آنان با استفاده از پارسیمان هند که از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در موقعیتی ممتاز بودند و همه این موقعیت‌ها را مدیون حکومت انگلستان بودند، وارد اجتماع زرتشتیان ایران شدند و سیاست‌های خود را پی گرفتند. سر جورج برودود، از دولتمردان انگلیسی هند، حمایت جامعه پارسیمان از زرتشتیان ایران را به‌اصرار دولت انگلستان می‌داند:

به پارسیمان گفتم: اگر می‌خواهید بنمایید که از بودن تحت حکومت انگلیس فایده برده‌اید، باید کاری برای ایران بکنید... من خیلی اصرار به پارسیمان کردم که بروند به ایران و ببینند چقدر برادران زرتشتی آنها عقب مانده‌اند نسبت به گذشته‌شان؛ و بروند و یک کاری برای پارسیمان ایران بکنند، به‌شکرانه فوایدی که از حکومت انگلیس برده‌اند (دادبخش و مفتخری، ۱۴۰۰).

در این راستا، جامعه پارسیمان هند مرکزی به نام «انجمن اکابر پارسیمان هندوستان» برای کمک به زرتشتیان ایران ایجاد کردند و نمایندگانی را همراه با کمک‌های مالی، به‌ظاهر برای ایجاد تغییر در وضعیت زرتشتیان به ایران فرستادند (آذرگشسب، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱).

۳-۱. مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا

اولین شخصی که از سوی پارسیمان هند به ایران اعزام شد و با عنوان کمک به زرتشتیان پا به ایران نهاد، مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا بود که تأثیرات بسیار فراوانی در عرصه‌های مختلف جامعه ایرانی بر جای گذاشت.

۳-۱-۱. هویت مانکجی

مانکجی فرزند لیمجی فرزند هوشنگ در پانزدهم فوریه سال ۱۸۱۳م (۱۲۳۰ق) در دهکده «هوراسومالی» در بندر «سورت» هند زاده شد (شهردان، ۱۳۷۳، ص ۶۱۸). ادعا می‌شود اجداد او از زرتشتیانی بودند که در زمان صفویه از ایران به هند مهاجرت کردند. با تسلط انگلستان بر هند، پارسیمان اولین گروهی بودند که با آنها همکاری کردند. پدر مانکجی نیز جزء کارکنان دولت انگلیس در سورت بود. با انتقال فعالیت‌های انگلیسی‌ها از سورت به بمبئی، پدر او به بمبئی رفت و در آنجا اقامت گزید (همان).

مانکجی در جوانی وارد خدمات دولتی و نظامی شد و ظاهراً پیشکاری برخی از تجار را به‌عهده گرفت و به نقاط مختلف هند سفر کرد. در پانزده‌سالگی (۱۲۴۴ق/۱۸۲۸م) همراه وزیرمختار انگلیس روانه سند هندوستان شد. شغل و منصبش در این سفر تحویل‌داری نقدی پول دولت بود که باید به مصارف قشون می‌رسید. به‌عبارت روشن‌تر، او صندوق‌دار قشون استعماری انگلیس در سند بود (همان، ص ۶۱۹). با پایان این مأموریت، به بمبئی بازگشت و سه سال بعد با همان وزیر مختار در ۱۲۵۰ق به کجوج افغانستان سفر کرد. در این سفر نیز شغلش صندوق‌داری ارتش بود. چهار سال در کجوج همراه سرجانکین، فرمانده جنگی انگلیسی، و سرهنری پاتینجر بود. در سال ۱۲۵۴ق با قشون انگلیس به‌قصد تسخیر کابل حرکت کرد و به‌همراه بخش مالی - تدارکاتی آن، در نگرته مستقر شد. در این

مأموریت جنگی - اطلاعاتی، مبلغ ۲۵۰ میلیون طلا و نقره مسکوک و غیرمسکوک در اختیار مانکجی بود (همان، ص ۶۲۰). این مأموریت نیز سه سال طول کشید. این لشگرکشی به بهانه آمدن محمدشاه به هرات صورت گرفت؛ ولی در اصل، هدف انگلیسی‌ها تصرف سرزمین سند، اشغال افغانستان و مسلح نمودن ممالک آسیای مرکزی برضد دولت ایران بود. این قشون چهل هزار نفره قندهار و غزنه را تصرف کرد و به همراه شاه‌شجاع‌الملک که موضعی ضدایرانی داشت، وارد کابل شد. شاه‌شجاع به یاری پول و نیروهای انگلیسی به پادشاهی افغانستان رسید؛ اما امور لشگری و کشوری به دست خود انگلیسی‌ها اداره می‌شد. در جریان این لشگرکشی انگلیسی‌ها، صندوق‌های طلا را برای جلب نظر افغان‌ها بدون شمارش در تمام افغانستان پخش کردند (محمود، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۰).

مانکجی در جنگ‌های ۱۲۶۱م بین انگلیسی‌ها و افغانه و تسخیر سند، به سند رفت و هفت سال در آنجا و فیروزپور ماند (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۲۲). منابع از کم‌وکیف کارهای او در این دوران چیزی نمی‌نویسند. ظاهراً مانکجی به‌عنوان یک عنصر اطلاعاتی در این مناطق اشغالی به سر می‌برد و همچنان وظیفه صندوق‌داری و توزیع پول بین عوامل انگلیس و افراد موردنظر را بر عهده داشت. پاتینجر، دوست و همراه مانکجی، جاسوسی کارکشته بود که همچنین در خلال جنگ ایران و شورشیان افغان در ۱۲۵۴ق / ۱۸۳۸م در راستای منافع استعماری انگلستان فعالیت داشت.

مانکجی تبعیت بریتانیا را پذیرفت و کارمند دولت این کشور شد. او به‌عنوان یک مأمور اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا قصد عزیمت به ایران کرد. بدین منظور مقامات بریتانیایی چهار سفارش‌نامه به کارگزاران خود در شهرهای بغداد، بوشهر، اسلامبول و تهران نوشتند و تأکید کردند: «به مقیمان دولت خود که کمال احترام را از صاحب مزبور بنمایند و ایشان را در نیک و بد از خود دانسته و حرمت او را نگاه دارند و در امور خود را معاف نداشته و با او همراهی نمایند» (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۲۲).

اکابر پارسیان بمبئی بعد از اطلاع از سفر او به ایران، او را مأمور رسیدگی به امور زرتشتیان ایران کردند و مبالغی را در اختیار وی قرار دادند (همان، ص ۶۲۳-۲۳). مانکجی با کنسول دولت ایران در هند، میرزااحسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار)، دوست بود و در سفر به ایران با او همراه بود (همان، ص ۶۲۳).

۲-۱-۳. فعالیت در راستای تقویت و تثبیت بهائیکری

مانکجی در ۳۱ مارس ۱۸۵۴م / ۱۲۷۱ق روانه ایران شد و به مدت ۲۸ سال (۱۸۹۰م) در ایران اقامت داشت و تأثیرات مختلفی از خود برجای گذاشت که از مهم‌ترین آنها، حمایت و تقویت بایگری و به‌ویژه بهائیکری در ایران بود. برای این امر، شواهد متعددی می‌توان اقامه کرد.

الف) ارتباط با حسین علی بهاء

حدود سه سال قبل از استقرار مانکجی در ایران، علی محمد باب اعدام شده بود و بایبان به عراق گریخته بودند. مانکجی قبل از ورودش به ایران، به بغداد می‌رود و در سال ۱۲۷۰ق با حسین علی بهاء دیدار و مذاکره می‌کند.

این دیدار نکات فراوانی در خود دارد؛ چرا یک عامل انگلیسی قبل از ورود به محل مأموریتش در ایران، با حسین‌علی بهاء در کشوری دیگر دیدار می‌کند؟ راز این دیدار چه بود؟ بدون شک این دیدار می‌بایست در راستای اهداف مأموریت وی بوده باشد. براساس بعضی از منابع بهائی، مانکجی بر اثر این دیدار محبّ حسین‌علی بهاء می‌شود (مهرانجانی، ۱۳۱، ص ۵۵). البته برخی دیگر از آنان معتقدند که او به حسین‌علی بهاء ایمان آورد (مشهوری، ۱۷۹، ج ۱، ص ۱۲۷).

این دیدار، تنها ارتباط مانکجی با حسین‌علی نوری نبود؛ بلکه او در ادامه، از طریق مکاتبه، با او در ارتباط بود و واسطهٔ این رابطه، میرزاابوالفضل گلپایگانی، بهائی مشهور بود. این ارتباط تا آنجا گسترش یافت که حسین‌علی نوری لوحی پنجاه‌صفحه‌ای دربارهٔ مانکجی صادر می‌کند (مهرانجانی، ۱۳۱، ص ۵۹-۵۸).

ب) استفادهٔ معلمان بهائی در مدارس زرتشتیان

یکی دیگر از شواهد تأثیر‌گذاری مانکجی در تثبیت و گسترش باییت و بهائیت، گماردن معلمان بهائی برای آموزش فرزندان زرتشتی بود. یکی از اقداماتی که مانکجی برای بهبود اوضاع زرتشتیان ایران (همان وظیفه‌ای که به‌ظاهر برای آن به ایران آمده بود) انجام داد، تأسیس مدارس زرتشتی برای آموزش نونهالان و کودکان زرتشتی بود (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۲۶؛ بویس، ۱۳۹۱، ص ۲۴۵-۲۴۶). او در این مدارس معلمان بهائی را به‌خدمت گرفت که نتیجهٔ آن بهائی شدن تعدادی از دانش‌آموزان این مدارس بود. نویسندگان زرتشتی افرادی چون بهرام رستم نرسی آبادی، جوانمرد شیرمرد، دینیار بهرام، میرزااسفندیار رستم‌آبادی، گشتاسب خداد کینخسرو و رستم خدابنده کرمانی را از شاگردان دبستان مانکجی برمی‌شمرد (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۳۸) که به سلک بهائیت درآمدند (فاضل مازندرانی، ۱۳۲، ج ۸، ص ۹۳۵-۹۴۹؛ سلیمانی اردکانی، ۱۱۶، ج ۴، ص ۴۰۵-۴۰۶). این اقدام او چنان آشکار بود که در جامعهٔ زرتشتی ایران مخالفت‌هایی را ایجاد کرد و بزرگان و موبدان زرتشتی به مخالفت به این مدارس پرداختند و برخی از بزرگان زرتشتی اقداماتی را برضد او سازمان‌دهی کردند؛ از جمله اینکه دست به نامه‌نگاری برضد او زدند (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۴۰) و کار به جایی رسید که انجمن اکابر پارسیان هند مدرسهٔ تهران را تعطیل کرد (همان، ص ۶۳۹-۶۴۰) و پولی برای مخارج آن نفرستاد؛ اما او به‌خرج خود همان دبستان‌ها را به‌راه انداخت (همان، ص ۶۴۰).

ج) به‌کارگیری بزرگان بهائیت

یکی دیگر از فعالیت‌های مانکجی در همین راستا که تأثیر فراوانی در تثبیت و گسترش بهائیت داشت، به‌کارگیری میرزاابوالفضل گلپایگانی، یکی از سران بهائیت بود. میرزاابوالفضل گلپایگانی ابتدا به‌عنوان مدرس مذهبی در مدارس زرتشتی شروع به کار می‌کند که با مخالفت زرتشتیان روبه‌رو می‌شود و بعد از مدتی مجبور به برکناری می‌گردد؛ اما مانکجی او را جذب می‌کند و به‌عنوان منشی خود برمی‌گزیند و از این طریق ارتباطات گسترده‌ای بین بهائیان و زرتشتیان ایجاد می‌شود. نویسندهٔ بهائی در این زمینه چنین گوید:

مانکجی صاحب... از او (میرزا ابوالفضل) خواهش کرد که در آن مکتب تدریس ادبیات فارسی کند و سمت اثناء مکاتیب او را نیز قبول نماید. میرزا ابوالفضل این پیشنهاد را پذیرفت و در آن مدرسه جوانانی با معلومات پرورش داد که بعضی از آنها به وی ارادتی یافته، بعداً به شرف ایمان مشرف شدند؛ مانند استاد جوانمرد که از تبلیغ شدگان او بود و ملا بهرام که او نیز مؤمن شد (مهرانجانی، ۱۳۱، ص ۵۷-۵۸).

گلیپایگانی از همه جهت در محقق کردن سیاست‌های مانکجی با او همکاری کرد؛ از جمله آن سیاست‌ها، باستان‌گرایی و ترویج فارسی سره بود. او در این زمینه در اقداماتی باستان‌گرایانه و جعلی، نیای حسین‌علی نوری را به یزدگرد سوم رساند و این شجرنامه برای گرویدن زرتشتیان به بهائیت اهمیت ویژه‌ای یافت (استابلزمنک، بی‌تا، ص ۴۶۸).

یکی دیگر از تأثیر گذاران بهائی، جوانمرد زرتشتی بهائی شده است. مانکجی برای اصلاح وضع اجتماعی زرتشتیان، انجمن زرتشتیان یزد را پایه‌ریزی کرد و شخصی چون جوانمرد زرتشتی بهائی شده را که در زمرهٔ احباء محسوب می‌شد، به‌عنوان منشی انجمن قرار داد. ارتباط جوانمرد با سران بهائی آن قدر بود که بعد از تهیهٔ نظام‌نامهٔ انجمن، آن را برای عبدالبهاء فرستاد که موجب خوشحالی و مسرت او شد (فاضل مازندارنی، ۱۳۳، ج ۸، ص ۹۳۵).

د) پیگیری نگارش کتاب‌هایی در ترویج بایبگری

یکی دیگر از فعالیت‌های مانکجی در راستای تثبیت جریان بهائیگری، پیگیری نوشتن کتاب‌های اعتقادی و تاریخی متعدد در ترویج بایبگری و بهائیگری بود. ابوالفضل گلیپایگانی نقل می‌کند که مانکجی از میرزا حسین همدانی درخواست کرد که تاریخ بایبیت را بنویسد و او نیز چنین کرد. مانکجی علاوه بر این در محتوای این کتاب نیز تصرفاتی داشته است. گلیپایگانی در این باره گوید:

او (میرزا حسین همدانی) در نظر بود که آن کتاب را در دو دفتر ترتیب دهد: دفتر اول در وقایع ظهور نقطهٔ اولی و دفتر ثانی در حوادث طلوع اقدس ابهی؛ اما پس از ختم دفتر اول، اجل مهلتش نداد و در سنهٔ ۱۲۹۹ ق در شهر رشت وفات یافت؛ لیکن مانکجی نگذاشت که آن تاریخ بدان گونه که نامه‌نگار گفته بود، انجام یابد؛ بلکه مورخ مذکور را بر آن داشت که آنچه او گوید، بنگارد (مهرانجانی، ۱۳۱، ص ۶۱؛ کاشانی، ۱۹۱۰، ص ۲۸-۲۷).

در دبیرخانهٔ مفصل و فعال مانکجی کتاب‌های اعتقادی متعددی در ترویج بایبگری تألیف شد. فهرست «گنجینهٔ مانکجی» در کتابخانهٔ مؤسسهٔ خاورشناسی خورشید جی کاما (بمبئی) نشان می‌دهد که مانکجی در این زمینه تا چه حد فعال بوده است.

به‌رغم همهٔ فعالیت‌ها و کمک‌هایی که مانکجی در جهت تغییر وضعیت (اقتصادی، فرهنگی و سیاسی) زرتشتیان در ایران انجام داده بود، شاید به‌علت فعالیت‌هایی از این دست که موجب بهائی شدن عدهٔ زیادی از زرتشتیان شده بود، عده‌ای از سران زرتشتیان ایران «در نامه‌های پی‌درپی به‌امضای سران جماعت و به‌عنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگویی نمودند» (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۴۰) و حتی چندین دفعه درصدد قتل او و پسرش هرمز برآمدند (همان، ص ۶۳۹).

اما بهائیان به پاس خدماتی که مانکجی در جهت تثبیت و گسترش این جریان داشته است، از او به نیکی یاد می‌کنند؛ از جمله، توریج/امینی، تاریخ‌نویس بهائی معاصر، در سال ۱۳۸۰ مجموعه اسناد زرتشتیان (موجود در سازمان اسناد ملی) را در قالب کتابی تحت عنوان «اسناد زرتشتیان معاصر ایران» با تمجید از مانکجی و خلف او، اردشیرجی، به چاپ رساند (فقیه‌حقانی، ۱۳۸۶).

۳-۲. کیخسرو جی

یکی دیگر از زرتشتیان که تأثیر مهمی در تثبیت و گسترش جریان بهائیت داشت، جانشین مانکجی، کیخسرو جی است. بعد از وفات مانکجی، انجمن اکابر پارسیان هند کیخسرو جی‌خان صاحب را در سال ۱۸۹۰م به نمایندگی از این انجمن به ایران فرستاد. مدت اقامت کیخسرو جی بیش از دو سال طول نکشید و مهم‌ترین فعالیتی که او در این مدت در ایران انجام داد، تشکیل «انجمن ناصری زرتشتیان یزد» بود. این انجمن به ظاهر برای احقاق حقوق زرتشتیان شکل گرفت؛ اما اکثر اعضای آن را زرتشتیان بهائی شده شکل دادند. یکی از نویسندگان بهائی در این باره چنین می‌نویسد:

ولی چون به رفتار و کردار دستوران زرتشتی نظر افکند، ملاحظه کرد که بر طبق وظیفه دینی خود عمل نمی‌نمایند و در بسیاری موارد به سود خود و زیان دین اقداماتی می‌کنند؛ لهذا اساسنامه‌ای تدوین کرد و به موجب آن اساسنامه، قرار شد که بیست - سی نفر برای عضویت انجمن انتخاب کردند و در حفظ زرتشتیان و جلوگیری از خودسری دستوران همت بگمارند؛ و چون امر انتخاب به انجام رسید، اکثریت اعضای انجمن با احباب شد، دو سه نفر از موبدان عضویت یافتند؛ اما اعضای که از احباب یا از محبین محسوب می‌گشتند، عبارت بودند از جناب استاد جوانمرد شیرمرد، که لوح مبارک هفت پرشش به نام او عز نزول یافته است؛ و دیگر کیخسرو خداداد، مبلغ اولی مابلهرام و ایضاً دینیار بهرام کلاتر امین فارسیان و استاد کیومرث وفادار خرمشاهی و ماستر خدابخش شهید، رستم خدامراد و سروش بهمن نوذر و بهمن جمشید و ارباب ودرز مهربان و خسرو مهربان آله‌آبادی و مابلهرام صاحب ترجمه؛ و گویا آن اوقات، احباء چگونگی تشکیل انجمن را به ساحت قدس عرض کردند که به دامن مناسبت مناجات معروف (پاک یزدانا خاک ایران را در آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز...) از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء صادر گشت... چون پیشوایان دین زردشتی از انجمن ناصری که حرکات آنها را تحت مراقبت گرفته بود، دل خوشی نداشتند، بنا را بر معاندت و بدگویی گذاشتند. کار به مقامی رسید که انجمن کیخسرو جی صاحب، هنگامی که موقتاً به هند رفته بود، در مراجعتش دستوران شخصی از موبدان را که اردشیر خدابخنده نامیده می‌شد، به عنوان پیشواز تا کرمان فرستادند و او به امر محرمانه آنان زهر در خوراک او کرده، مقتولش ساخت (سلیمانی اردکانی، ۱۱۶، ج ۴، ص ۴۰۴-۴۰۶؛ فاضل مازندرانی، ۱۳۲، ج ۸، ص ۹۳۴-۹۳۵).

چنان که خود بهائیان اعتراف دارند، جز دو سه نفر موبد، بقیه اعضای این انجمن که کیخسرو جی تشکیل داد، بهائی بودند و حتی اساسنامه انجمن را برای عبدالبهاء فرستادند و تأیید او را گرفتند. این یعنی مشروعیت انجمن ناصری وابسته به تأیید عبدالبهاء، بزرگ بهائیان است. این به خوبی حکایت از ارتباط وثیق کیخسرو جی با بهائیان دارد. انتظار طبیعی این بود که زرتشتیان و بزرگان آنها با این کارهای او مخالف باشند و درصدد حذف او برآیند؛ چون در غیر این صورت، بهائیان بر یکی از مراکز اصلی اجتماع زرتشتیان، یعنی یزد، مسلط می‌شدند و زمام امور آنها را به دست می‌گرفتند.

از این مسئله می‌توان به‌دست آورد که کیخسرو جی این انجمن را پوششی برای دست یافتن به اهداف سیاسی خود، که از جمله حمایت از بهائیان باشد، قرار داد. البته کیخسرو در نهایت جان خود را در این راه از دست داد.

۳-۳. اردشیرجی ریپوتر

از بین شخصیت‌هایی که در تاریخ معاصر ایران بسیار تأثیرگذار بودند، نقش ریپوترها و در رأس آنها/اردشیرجی ریپوتر بسیار مهم است. اردشیرجی پسر ایدلجی پسر شاپور در ۳۱ مرداد ۱۲۴۴ ش / ۲۲ اوت ۱۸۶۵م در خانواده‌ای زرتشتی - ایرانی تبار در بمبئی به دنیا آمد. پدر و پدربزرگ او از گزارشگران روزنامه انگلیسی تایمز در بمبئی بودند (فردوست، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۳۳). اردشیر پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در این شهر به انگلستان رفت و علوم و حقوق سیاسی، تاریخ شرق و تاریخ باستان خواند. در اوایل سال ۱۸۹۳م در ۲۷ سالگی به بمبئی برگشت و به‌عنوان صاحب‌منصب سیاسی در دفتر نایب‌السلطنه هندوستان مشغول کار شد (همان، ص ۱۳۵). در پاییز همان سال در پی درگذشت کیخسرو جی خان صاحب، سرپرست زرتشتیان ایران، اردشیر از سوی سر دینشاه پتیت، رئیس انجمن اکابر پارسیان بمبئی، به‌عنوان نماینده این انجمن و سرپرست جدید زرتشتیان انتخاب و عازم ایران شد. او در سال ۱۸۹۳م، که مصادف با واپسین سال‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه و بعد از نهضت تنباکو در ایران و به‌خطر افتادن منافع انگلیس بود، به‌عنوان یکی از حامیان دولت انگلیس به ایران آمد. وی در همان ابتدا مأموریت نیمه‌تمام کیخسرو جی خان صاحب را به سرانجام رساند و هدایای انجمن اکابر پارسیان بمبئی را به ناصرالدین‌شاه، ظل‌السلطان، امین‌السلطان و دیگر رجال ناصری تقدیم کرد (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۳۶۰)/اردشیرجی پس از ورود به ایران در خانه ارباب جمشید جمشیدیان اقامت گزید. وی در ایران ازدواج کرد و حاصل آن دو پسر به نام‌های جمشید و شاپور بود. ماندن او در ایران چهل سال طول کشید و در ۲۳ فوریه ۱۹۳۳م در تهران درگذشت (همان).

اردشیرجی ریپوتر همانند پیشینیان خود کارگزار دولت انگلیس در ایران بود. به همین علت در بین رجال و درباریان و خاندان سلطنتی ایران صاحب نفوذ بود و رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با نظر احترام به او می‌نگریستند و در امور غرب آسیا، به‌ویژه ایران، جویای نظریات و خیالات او می‌بودند. رجال معروف انگلیس، مانند سرپرستی سیکس، سردنیس راس، لرد لینگتن و... از دوستان صمیمی او بودند. کابینه انگلستان او را به‌سمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران منصوب نمود و گذرنامه خصوصی برایش صادر کرد. کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام به او می‌نگریستند. رجال معتبر دولت ایران در امور سیاسی او را مشاور خود قرار می‌دادند. او با خانواده‌های رجال بزرگ ایران آمودش داشت. وی همچنین با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت و آنها را به اعاده مجد و جلال و فرّ و شکوه ایران باستان تهییج می‌کرد (همان، ص ۳۶۲-۳۶۴).

با این گستردگی در نفوذ، می‌توان به‌خوبی به‌دست آورد که اردشیرجی ریپوتر فقط نماینده پارسیان هند در ایران برای بهبود وضعیت زرتشتیان ایران نبود؛ بلکه این عنوانی بود برای سرپوش گذاشتن بر فعالیت‌های مرموز و متنوع او. فعالیت‌هایی که او را به صحنه‌گردان تاریخ معاصر در دوران سقوط قاجار و روی کار آمدن پهلوی تبدیل کرده است.

از جمله فعالیت‌های اردشیرجی ریپوتر همانند پیشینیان خود، کمک به گسترش بهائیت بود؛ و همین امر یکی از عوامل اختلاف زرتشتیان با او شد. وی که به ظاهر برای اصلاح امور زرتشتیان ایرانی دست به فعالیت‌های پر دامنه‌ای زده بود، از سوی انجمن‌های محلی ایران با واکنش‌هایی منفی روبه‌رو شد.

مداخله بی‌رویه او برای عزل و نصب‌های متعدد در انجمن‌های مستقل زرتشتی که راضی به نفوذ بیش از حد انجمن پارسیمان هندوستان نبودند، بین زرتشتیان سروصدای زیادی برپا کرد؛ به طوری که اردشیر ریپوتر برای تثبیت قدرت خویش پای سفارت بریتانیا را به میان کشید و انجمن یزد را تعطیل کرد. زرتشتیان ایرانی نیز عریضه‌هایی به حکومت مرکزی در تهران فرستادند و از دولت ایران درخواست کردند که از منافع اتباعشان حمایت کند.

البته مشکلات زرتشتیان ایران ریشه‌دارتر از اختلاف‌های سلیقه‌ای بود. مسئله اصلی این سال‌ها برای زرتشتیان نفوذ روزافزون فرقه بهائیت در میان زرتشتیان یزد و جذب آنان به این فرقه ضالّه با حمایت مستقیم اردشیرجی بود؛ به گونه‌ای که این اختلاف‌ها در طول چندین سال به ترور و مرگ تعدادی، از جمله کیخسرو جی، ماسترخدا/بخش، نفر دوم این انجمن و از شاخص‌ترین فعالان زرتشتی، و فرار کردن کیومرث وفادار، از آموزگاران و فعالان زرتشتی، و مزوی شدن استاد جوانمرد شیرمرد، یکی دیگر از فعالان شهر یزد، انجامید (همان، ص ۶۰۳-۶۰۴).

ماسترخدا/بخش (دوست نزدیک اردشیر ریپوتر) از سردمداران انجمن، که از علما و فضایی زرتشتی به‌شمار می‌آمد، در حقیقت قبل از مرگ کیخسرو جی، نفر دوم نماینده اکابر هندوستان بود. هر چند خود او بهائی نشد، ولی از طرفداران جدی بهائیت بود و به نقل منابع بهائی از مستشاران در آیین بهائی بود و با اهل بهاء همراهی داشت و اعتراضات متعرضین را جواب می‌گفت (فاضل مازندرانی، ۱۳۲، ج ۸، ص ۹۳۶)؛ به طوری که در جریان جنگ‌های فرقه‌ای یزد که تعدادی از مسلمانان در آن کشته شدند، تعدادی از بهائیان تحت حمایت وی از خطر مرگ گریختند؛ یا وقتی که گروهی از زرتشتیان، قبرستان پارسیمان بهائی معروف به «گلستان» را تخریب کردند، از این بهائیان حمایت کرد و حتی غرامت خسارت وارد شده به آنان را از انجمن ناصری یزد گرفت. به سبب همین گونه اقدامات وی، زرتشتیان که تضعیف مذهب خویش را بر نمی‌تافتند، در سال ۱۳۳۶ق در مقابل مدرسه کیخسرو یزد او را ترور کردند (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۱۵؛ فاضل مازندرانی، ۱۳۲، ج ۸، ص ۹۳۶).

در راستای همین مخالفت‌ها بود که «مجمع حق‌شناس و حق‌گوی یزد» توسط زرتشتیان شکل گرفت و به مخالفت با این گونه حمایت‌ها از بهائیت پرداختند و بعضی از طرفداران بهائیان، همچون کیخسرو جی و ماسترخدا/بخش را ترور کردند و عده‌ای دیگر را تحت تعقیب قرار دادند که یکی از آنها کیومرث وفادار بود که مجبور به فرار به هندوستان شد (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۰۳). دامنه فعالیت این گروه تا به تهران هم رسید (همان، ص ۶۱۶). این دودستگی به انجمن ناصری یزد هم کشیده شد و انجمن به دو گروه متخاصم تبدیل شد. گروهی که باطناً به بهائیت گرایش داشتند، پشت سر اردشیرجی (نماینده انجمن اکابر) پنهان شدند و عده‌ای نیز به رویه قبلی خود رفتار می‌کردند و مخالف فرقه بهائی بودند. همین امر موجب ردوبدل شدن تلگراف‌های متعددی از سوی

مخالفان اردشیرجی به حکومت ایران و انجمن اکابر هند شد؛ اما در نهایت، انجمن اکابر هند به پشتیبانی از اردشیرجی وارد عمل شد و مجدداً او را به عنوان نماینده خود تعیین کرد.

از جمله کمک‌های پارسیان به فرقه بهائی باید به اراضی وسیعی در شهر دهلی اشاره کرد که پارسیان به بهائیان اهدا کردند و در آن، بنای معبد لوتوس (نیلوفر آبی) ایجاد شد. این معبد یکی از اماکن مهم و مشهور شهر دهلی است و هرروزه هزاران تن بازدیدکننده دارد.

در این گروه زرتشتیان به بهائیت، شخصیت‌های زرتشتی ایرانی چون *ارباب جمشید جمشیدیان*، ثروتمند مقتدر زرتشتی، نیز نقش داشته‌اند. بسیاری از رعایای وی که از روستائیان یزد و کرمان (روستا‌های حسین آباد و مریم آباد و قاسم آباد و...) بودند، به بهائیت گرویدند. جایگاه *ارباب جمشید* در این ماجرا تا بدان حد بود که *عباس افندی* مکرراً بهائیان یزد و کرمان را به فرمان‌بری و اطاعت از او امر می‌کرد. نویسنده و مبلغ بهائی در این باره چنین می‌نویسد:

و از پارسیان معروف، ارباب جمشید جمشیدیان پوربهمن، دایره تجارت و املاکش بسی متمسک و با وزرا و وکلا و اعزه و علما معاشر و مردی سلیم‌النفس و خیرخواه و عیاش و راحت‌طلب بود و با این طایفه محبت می‌نمود و جمعی از احباب پارسی، مانند ارباب سیاوش سفیدوش و ملابهرام اختر خاوری و رستم‌خان و اردشیر و غیرهم، در دایره‌اش موظف و مستخدم بودند و در خطابات صادر از قلم حضرت عبداله‌آقا تأکید و اصرار در حسن خدمت و کمال صفا و امانت و مساعدت آنان در حق وی شد؛ از آن جمله، در خطاب به ارباب سیاوش مسطور است: «ولی باید همواره به رضای ارباب جمشید رفتار نمایی و آنچه بگویند، دستورالعمل خویش بدانی؛ و نیز علی‌الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیان است و فرید زرتشتیان؛ و نیز احباب باید به میل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت، به متتهای قوت بکوشند؛ و مبادا نفسی سبب تکدر خاطر آن خیرخواه عالم گردد. چنین شخص خیرخواه را باید به جان و دل خیرخواه شد و در خدمتش همت نمود؛ زیرا قصور سبب غضب رب غفور گردد». و او پیوسته با احباب مساعدت و نسبت‌به حضرت عبداله‌آقا و امر ابهی اظهار خضوع می‌کرد و در سال ۱۳۲۱ چون در یزد مذبحه کبری واقع شد و خانمان کثیری از احباب را تاراج کردند و در برخی بلدان، دیگر احبا در به در شدند و جمعی سرگشته و حیران به طهران آمدند، در املاک ارباب سکونت جست، به مشاغل و خدمات متنوعه پرداختند...؛ و چون مسیو هیبولیت دریفوس و مستر میسن ریمی به ایران آمدند، ارباب پذیرایی شایان از ایشان نمود و در پارک معروف اتابک... و هم در جمشیدآباد به اجازه او جشن مهمی و خطابه عظمی داده شد و برای حرکتشان به اصفهان وسایل کالسکه شایسته فراهم کرد و غلامعلی‌خان مهاجر تفتی را به جهت ملازمت خدمتشان معین نمود و در تجارخانه‌اش در قم و کاشان و اصفهان از آنان پذیرایی و احترام به‌جای آورد و در عودشان به طهران نیز به‌همان وتیره رفتار کرد (فاضل مازندرانی، ۱۳۲، ج ۸، ص ۹۵۰-۹۵۲).

ارباب جمشید از صمیمی‌ترین دوستان *اردشیر ریپوتر*، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران پس از *مانکجی هاتریا* بود و صمیمیت میان این دو تا بدان حد بود که برخی از دیدارهای محرمانه *اردشیر ریپوتر* و *رضاخان* در خانه *ارباب جمشید* صورت می‌گرفت (فردوست، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۵۰). بعدها *پسر ارباب جمشید داماد اردشیر*

شد (همان، ص ۱۵۵). با توجه به این پیوند، اگر تحولات فوق را به سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا و/ردشیر ریپوتر منتسب کنیم، به بیراهه نرفته‌ایم.

خلاصه آنکه در اثر فعالیت‌های کارگزاران پارسی (زرتشتی) دولت انگلیس در ایران در راستای تثبیت و گسترش بهائیت، تعداد زیادی از زرتشتیان به بهائیت گرویدند.

۴. هدف و انگیزه زرتشتیان از گروهی به بهائیت

درباره هدف و انگیزه زرتشتیان در گروهی به بهائیت، باید میان زرتشتیان ایران و پارسیان هند تفاوت قائل شد. چنانکه گذشت، پارسیان هند تمام هستی، موقعیت و قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را مدیون حکومت استعمارگر انگلستان بودند؛ از این رو به کارگزار و عاملی مهم برای اجرای راهبردها و سیاست‌های این حکومت تبدیل شدند و در همین راستا نیز بزرگان پارسیان هند به پاس خدماتی که به دولت انگلستان ارائه می‌کردند، به مقام‌های مهم دولت انگلستان تبدیل شدند و به جایگاه‌های مهمی در حکومت آنان دست یافتند. مثلاً *دادابایی نارو جی*، به‌عنوان نخستین نماینده امپراتوری شرقی، به مجلس عوام انگلیس راه یافت (مولتون، ۱۳۸۸، ص ۲۲۴) و افرادی چون جمشید جی جی بهایی در سال ۱۸۴۲م از طرف دولت انگلستان لقب «سرنایت» را دریافت کردند و در ماه می ۱۸۵۷م نیز ملقب به «بارونت» و «بارونت اول» شد (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۲۰). همچنین شخص دیگری با نامی مشابه فرد قبلی در سال ۱۸۶۰م به انگلستان سفر کرد و به دیدار ملکه انگلستان رفت و در سال ۱۸۷۳م از طرف دولت انگلیس به‌موجب خدمات شایان توجهش به دولت انگلیس، به دریافت لقب و نشان (س - اس - آی) نایل شد و همچنین به «بارونت دوم» شهرت یافت (همان، ص ۲۴-۲۵). شخص سوم، *مانکجی* است که «بارونت سوم» ملقب شد و در سال ۱۸۷۹م به عضویت مجلس شورای حکومت بمبئی برگزیده شد و تا سال ۱۸۸۵م در این مقام باقی ماند و در سال ۱۸۸۶م به امتیاز دریافت لقب (سی - اس - آی) نائل شد (همان، ص ۲۶). شخص دیگر، *کاووس جی خورشید*، «بارونت چهارم» است. او به پاس خدماتش به دولت استعمارگر انگلیس در هند، در سال ۱۸۸۹م به‌عنوان «شریف بمبئی» توسط دولت انگلستان معرفی شد و به‌علت جایگاهی که در دستگاه استعماری انگلیس در هند داشت، نماینده حکومت انگلستان یا نایب‌السلطنه هند در سال ۱۹۰۲م به هنگام تاج‌گذاری «ادوارد هفتم»، شاه انگلستان، او را به‌عنوان نماینده بمبئی برای شرکت در مراسم معرفی کرد (همان، ص ۳۰). رستم جی *کاووس جی*، بارونت پنجم، از پارسیان دیگری است که جایگاه ویژه در دستگاه استعماری انگلیس هند داشت و به همین دلیل بعد از مرگ پدرش، بارونت چهارم، از طرف دولت انگلیس به القاب و مقام پدر نائل شد. او در جشن تاج‌گذاری ژرژ پنجم، شاه انگلستان، از میهمانان ممتاز بود و با ژرژ ملاقات و گفت‌وگو داشت (همان، ص ۳۱).

اما وضعیت زرتشتیان ایران متفاوت با پارسیان هند بود. آنان ناخواسته وارد قضیه‌ای شدند که خود چندان از آن آگاهی نداشتند و خواهان آن نبودند. شاهد بر این ادعا واکنش‌هایی است که زرتشتیان ایران به این قضیه نشان دادند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

الف) مخالفت با فرستادگان پارسیان هند در ایران: چنان که گذشت، زرتشتیان ایران به‌رغم کمک‌های مادی و اجتماعی‌ای که فرستادگان پارسیان هند برای آنها فراهم کرده بودند، با هر سه آنها به مخالف برخاستند و اعتراضات خودشان را به مراکز پارسیان در هند و به دست‌اندرکاران حکومتی ایران نیز اعلام کردند. بی‌شک این مخالفت‌ها به‌جهت کمک‌های مادی و اجتماعی آنان نبود؛ چراکه فعالیت‌هایی از این دست موجب بهبود معیشت عمومی و وضعیت اجتماعی آنان می‌شد و آنان در این زمینه، نه‌تنها مخالفت، بلکه همراهی هم می‌کردند (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۵۵۵-۵۵۶)؛ بلکه این مخالفت‌ها به‌علت آن اهدافی بود که زیر لوای این خدمات صورت می‌گرفت و آن فراهم کردن زمینه برای گسترش گرایش زرتشتیان مخصوصاً جوانان و کودکان زرتشتی به بهائیت بود.

ب) قتل فرستادگان پارسی و بعضی از گروندگان به بهائیت: این مخالفت‌ها چنان شدید شد که به قتل کیخسرو جی، نماینده پارسیان در ایران، منجر شد. چنان که گذشت، قتل او توسط خود زرتشتیان اتفاق افتاد و این قتل بعد از اعتراض به رفتارهای کیخسرو جی صورت گرفت. زرتشتیان بعد از بی‌ثمر دیدن اعتراض‌های خود، دست به ترور و قتل او زدند (سلیمانی اردکانی، ۱۱۶، ص ۴۰۵-۴۰۶؛ شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۵۵۷-۵۵۸). علاوه بر این، زرتشتیان گروهی از افراد مشهور و غیرمشهور از زرتشتیانی را که به بهائیت گرویده بودند و در ترویج و دفاع از بهائیت جدیت فراوان داشتند، به‌قتل رساندند؛ افرادی چون *مستر خدابخش، آقامهربان، اسفندیار کوچه‌بیوکی* و... از این دست‌اند (فاضل مازندرانی، ۱۳۲، ج ۸، ص ۹۳۶-۹۳۷، سلیمانی اردکانی، ۱۱۶، ص ۴۰۵-۴۰۶).

ج) مخالفت با احباء: زرتشتیان به مخالفت جدی با احباء (جمعیت زرتشتیان بهائی‌شده ایران) برخاستند. این جمعیت بهائی‌شده، به‌علت حمایت‌های نمایندگان پارسیان از آنها، به گروهی قدرتمند در میان زرتشتیان تبدیل شدند. چنان که گذشت، حتی در زمان کیخسرو جی، بیشتر اعضای انجمن زرتشتیان یزد، به‌جز دو سه نفر، از احباء بودند. علاوه بر اینکه تعداد زیادی از معلمان و گردانندگان مدارس زرتشتی را نیز همین احباء تشکیل می‌دادند.

زرتشتیان شاهد آن بودند که اولاً عده‌ای از زرتشتیان بهائی شدند؛ ثانیاً آنها درصد بهائی کردن افراد دیگر، به‌ویژه کودکان زرتشتی در مدارس زرتشتی هستند؛ ثالثاً آنها دارای قدرت و تسلط بر زرتشتیان شدند؛ از همین رو زرتشتیان و موبدان زرتشتی، مخصوصاً بزرگان زرتشتی یزد (که مرکز زرتشتیان ایران در آن زمان بود)، بنای مخالفت جدی با آنها گذاشتند و در زمان کیخسرو جی این درگیری‌ها به اوج خود رسید و ادامه یافت و موبدان یزد حاضر به شرکت در مراسم مذهبی مربوط به زرتشتیان بهائی‌شده نبودند و اجازه استفاده از دخمه‌های خود را برای مرده‌های احباء نمی‌دادند و مردگان آنها را از دخمه‌ها بیرون می‌کشیدند. به همین دلیل نیز احباء با کسب اجازه از *عبدالیهاء گورستانی* مستقل به‌نام «گلستان» برای خود فراهم ساختند (فاضل مازندرانی، ۱۳۲، ج ۸، ص ۹۳۵-۹۳۶).

همچنین زرتشتیان درصد برآمدند که اعضای بهائی‌شده انجمن ناصری را عزل کنند (همان، ص ۹۷۲) که موفق نشدند و در نهایت، زرتشتیان انجمن دیگری به‌نام «مجمع حق شناس و حق گوی یزد» را تشکیل دادند که به مقابله با احباء و تشکیلات آنها می‌پرداخت (شهمردان، ۱۳۷۳، ص ۶۰۳-۶۰۵).

وسيله برای مخالفت و جلوگیری از بهائی شدن زرتشتیان استفاده کردند؛ اما به علت حمایت دولت انگلستان از پارسیمان و نمایندگان آنها و نفوذ دولت انگلستان و نمایندگان پارسی آنها در حکومت ایران، در نهایت تلاش زرتشتیان آن گونه که باید، مثمر نبود و تعداد زیادی از زرتشتیان به بهائیت گرویدند. سوزان استایلر منک دربارهٔ تعداد زرتشتیانی که به بهائیت گرویدند، می نویسد: «همچنین به باور دستور دهالا، عالم شهیر زرتشتی، تقریباً چهار هزار زرتشتی در ایران و هزار زرتشتی در هندوستان به دیانت بهایی اقبال کرده اند. این جنبش تعداد قابل توجهی از تاجرین درس خواندهٔ زرتشتی در شهر یزد، تمام زرتشتیان قزوین و همچنین تعداد قابل توجهی در طهران و کاشان را شامل گردید» (استایلر، بی تا، ص ۴۶۸). به نوشتهٔ حسن نیکو، بهائیان هندوستان «همگی زردشتی ایرانی هستند که از دهات یزد و کرمان به عنوان چای فروشی در بمبئی مجتمع شده اند» (نیکو، بی تا، ج ۱، ص ۸۹).

با توجه به این شواهد می توان ادعا کرد که زرتشتیان ایران ناخواسته وارد بازی شدند که خود چندان آگاهی از آن و گرداندگان و اهداف آن نداشتند؛ ولی به هر صورت، عدهٔ زیادی از هسته های اولیهٔ گروندگان به جریان انحرافی بهائیت را زرتشتیان ایران شکل دادند و موجبات تثبیت آن را فراهم کردند.

نتیجه گیری

دولت استعمارگر انگلستان برای حفظ موقعیت خود در شبه قارهٔ هند، نیاز به آن داشت که عوامل و زمینه های را که تهدیدکنندهٔ این موقعیت بودند از سر راه بردارد؛ از همین رو متوجه ایران شد؛ کشوری که هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر سیاسی و هم از نظر دینی می توانست تهدیدکنندهٔ این موقعیت باشد. این کشور استعمارگر برای دفع این زمینه های تهدید، راهبردها، سیاست ها و تاکتیک های مختلفی را به کار گرفت که از جملهٔ آنها، راهبرد «اختلاف بینداز و حکومت کن» بود که برای اجرایی کردن آن در عرصهٔ فرهنگی و دینی، دست به ایجاد و گسترش جریان های انحرافی دینی در ایران زد که از جملهٔ این جریانات، جریان انحرافی بابیت و بهائیت بود. این استعمارگر پیر برای تثبیت و گسترش آن تاکتیک های متعددی را به کار گرفت که از جملهٔ آنها استفاده از اقلیت های دینی در ایران برای ملحق شدن به این جریان انحرافی جهت تثبیت و - در ادامه - گسترش آن بوده است. از جملهٔ این اقلیت ها، زرتشتیان ایران بودند که دولت انگلستان توانست توسط کارگزاران خود در هند، یعنی پارسیمان هند، به این مهم دست یابد و عدهٔ زیادی از زرتشتیان ایران را به جرگهٔ بهائیان درآورد و هسته های اولیهٔ این جریان انحرافی را شکل دهد و زمینه های تثبیت و - در ادامه - گسترش آن را فراهم کند.

البته اهداف و انگیزهٔ پارسیمان هند و زرتشتیان در این قضیه مثل هم نبود. پارسیمان جهت حفظ قدرت خود و هماهنگی با دولت استعماری انگلستان و به عنوان کارگزاران آنان به این کار دست زدند؛ ولی زرتشتیان ایران ناخواسته وارد این جریان شدند. بر این اساس نمی توان گروه زرتشتیان ایران را به دلیل اثرپذیری از سبک زندگی و آموزه های جامعهٔ پارسیمان هند یا تحت تأثیر شعارهای اصلاح طلبانه و برابری خواهانهٔ بهائیت و امثال آن دانست.

منابع

استابلز منک، سوزان، بی‌تا، *گروث اقلیت‌های مذهبی به آیین بهایی - برخی مشاهدات*، ترجمه سپیده زمانی، در:

lab.noghtenazar2.

اصفهانی، عمادالدین حسین، ۱۳۳۵، *زندگانی ولی عصر صاحب الزمان*، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب.

اوشیدری، جهانگیر، ۱۳۸۹، *دانشنامه مزدیسنا*، تهران، مرکز.

آذرگشسب، اردشیر، ۱۳۷۲، *مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان*، تهران، فروهر.

بویس، مری و دیگران، ۱۳۸۸، *جستاری در فلسفه زرتشتی*، ترجمه گروهی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

بویس، مری، ۱۳۹۱، *زرتشتیان، باورها و آداب دینی آنها*، ترجمه عسکر بهرامی، تهران، ققنوس.

پورداوود، ابراهیم، بی‌تا، *ایران شاه تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان*، بی‌جا، بی‌نا.

دادبخش، محمود و حسین مفتخری، ۱۴۰۰، «واکاوی دلایل پیامدهای ارتباط میان زرتشتیان ایران و جامعه بهائیت در دوره قاجار».

معرفت ادیان، ش ۴۶، ص ۷۱-۷۸.

سلیمانی اردکانی، عزیزالله، ۱۱۶ بدیع، *مصباح هدایت*، تهران، مؤسسه مطبوعات امری.

شهمردان، رشید، ۱۳۷۳، *تاریخ زرتشتیان - فرزندان زرتشتی*، تهران، فروهر.

فاضل مازندرانی، اسدالله، ۱۳۳ بدیع، *تاریخ ظهور الحق*، بی‌جا، مؤسسه مطبوعات امری.

فردوست، حسین، ۱۳۷۰، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران، اطلاعات.

فقیه‌حقانی، موسی، ۱۳۸۶، «مناسبات مانکجی هاتریا با بهائیان، بهائیت و سرویس اطلاعاتی انگلستان»، *ایام*، ش ۲۹، ص ۱۸-۱۹.

کاشانی، میرزاجانی، ۱۹۱۰م، *نقطه الکاف*، مقدمه اوارد براون، لیدن هلند، بریل.

محمود، محمود، بی‌تا، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*، تهران، اقبال.

مشهوری، دلارام، ۱۳۷۹، *رگ تاک گفتاری درباره نقش دین و تاریخ اجتماعی ایران*، پاریس، خاوران.

مصطفوی، علی‌اصغر، ۱۳۶۹، *ایرانیان یهودی*، تهران، بامداد.

مولتون، جیمز هوپ، ۱۳۸۸، *گنجینه مغان*، ترجمه تیمور قادری، تهران، مهتاب.

مهرانجانی، روح‌الله، ۱۳۱ بدیع، *شرح احوال جناب میرزا گلپایگانی*، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری.

نیکو، میرزاحسن، بی‌تا، *فلسفه نیکو*، تهران، فراهانی.

هینلز، جان راسل، ۱۳۹۳، *آیین زرتشت و پارسیان*، ترجمه سعید علی‌محمدی، قم، ادیان.